

شیر عشق

جست و جویی درباره‌ی کلمه‌ی «شیر»
در غزلیات مولانا

(بخش اول)

نازنین بهادری

اشاره:

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی یکی از برترین شاعران مرزوبوم ماست. برتری او، نخست به لحاظ حجم کار و قدرت وی در سرودن شعر و نوع روایت‌های حکایات و تحلیل‌ها و تاویل‌های وی از مسایل مختلف است و دوم به جهت مقام والای معنوی و مرتبه‌ی او در جامعه‌ی آن روز است.

سروده‌ها و نوشته‌های فراوانی از وی به جای مانده که در دو قالب کلی دیوان شمس و مثنوی موجود است. این مقاله برش کوچکی است از

یک تحقیق در مورد کاربرد برخی از کلمات در دیوان شمس. در اشعار مولوی واژه‌های کلیدی بی‌شماری دیده می‌شود. گاهی یک کلمه دارای

چند معنی است و گاهی معنی مجرد است. رفت و بازگشت معنا در دالان‌های ذهنی شاعر، دریافت مفهوم کلمات را کمی دشوار می‌کند. برای یافتن تمامی معانی موجود در یک کلمه باید آن کلمه را نه تنها در بیت مورد نظر، بلکه با کل غزل و منظور شاعر از شرح آن حکایت یا روایت گفته شده، قیاس کرد و در نظر داشت. پس نویسنده‌ی این سطور بر آن شد که شرح کوتاهی از هر غزل را با در نظر داشتن مفهوم کلی غزل و اشاره به ابیات دیگری که مفهوم آن کلمه‌ی خاص را آشکارتر می‌کند، همراه کند تا تمامی کاربردهای مورد نظر شاعر آشکار شود. برای این منظور هزار غزل از غزلیات شمس گزینش شده است و نسخه‌ی مرجع آن کلیات شمس استاد فروزانفر چاپ دانشگاه تهران است. برای گزینش جامع‌تر سعی شده از غزل‌هایی که واژه‌ی انتهایی آن‌ها به کلیه‌ی حروف الفبا ختم می‌شود استفاده کرده و سپس، این گزینش شامل ختم به کلیه‌ی حروف الفباست. اگر در غزل مورد نظر، اشاره به داستان یا حدیثی در پانویس و یا ناظر بر آیه‌ی قرآن باشد در پانویس یا شرح غزل این گزینش به آن اشاره شده است. این برش در مورد کاربردهای کلمه‌ی شیر و چندگانگی معناهای این واژه است. تقسیم‌بندی کاربردهای این کلمه ذهن را منسجم، اجزا را مشخص‌تر و معانی را گویاتر می‌کند. پس نویسنده‌ی این سطور بر آن شد که کاربردهای کلمه‌ی شیر در این اشعار را به هفت بخش کلی تقسیم کند.

۱. شیر نماد شجاعت ۲. شیرنماد حضرت علی
۳. شیر نماد عشق ۴. شیر نماد صیادی ۵. شیر نماد مقابله با نفس ۶. شیر نماد علم ۷. شیر نماد عصاره‌ی جان (شیر نوشیدنی)



شیر نماد شجاعت:

کلمه‌ی شیر به عنوان نماد شجاعت و دلاوری در ۳۱ بیت از هزار غزل گزینش شده به کار رفته است. البته منظور ۳۱ مورد نیست. چرا که در بعضی ابیات کلمه‌ی شیر چهار مرتبه تکرار شده است که کلماتی ترکیبی نیز میان آن‌ها وجود دارد.

سه تکرار در یک بیت:

چو گشتی شیرگیر و شیرآشام

سزای شیر صفدر ا می‌توان کرد (۶۶۰، دفتر دوم)

و

دعوی شیری کند هر شیرگیر

شیرگیر و شیر او گفتار ماست (۴۲۴، دفتر اول)

همین بیت با تغییر مختصری در غزل ۴۲۹ دفتر اول تکرار شده است.

در یک مورد خاص تنها در یک غزل از کلمه‌ی شیر به عنوان نماد شجاعت با مفهوم حافظ یا نگهبان استفاده شده است.

شاهد مثال مورد نظر:

چون سبز و خوش نباشد عالم، چو تو بهاری؟!

چون ایمنی نباشد چون شیر پاسبان است (غزل ۴۴۰، دفتر اول)

شرح غزل:

این غزل وصف شهری است که مالا مال از نعمت و زیبایی است چون جان جانان در آن حضور دارد که همان شمس تبریز است. شهری که خورشیدش بی‌کسوف است، شمع و شراب و شاهد رایگان است و در آن گل از خار جدا شده.

امروز شهر ما را صد رونق است و جان است

زیرا که شاه خوبان امروز در میان است

حیران چرا نباشد؟! خندان چرا نباشد!؟

شهری که در میانش آن حارم زمان است...
ای جان جان جانان از ما سلام برخوان
رحم آر بر ضعیفان عشق تو بی‌امان است
و توصیف معشوق در این غزل این‌گونه است
او ماه بی‌خسوف است، خورشید بی‌کسوف
است

او خمر بی‌خمار است، او سود بی‌زیان است

آن شهریار اعظم بزمی نهاد خرم

شمع و شراب و شاهد، امروز رایگان است...

دلالت چون صبا شد، از خار گل جدا شد

باران نبات‌ها را در باغ امتحان است

و بیت مورد نظر ما:

چون سبز و خوش نباشد عالم، چو تو بهاری؟!

چون ایمنی نباشد چون شیر پاسبان است؟!

مصرع‌های سوالی - تعجبی بیان‌گر دو مفهوم

است، هم پرسش و هم تاکید؛ یعنی به یقین

که چنین است چگونه نباشد؟ در کهن‌ترین

تصاویر، شیر مربوط به پرستش خورشید - خدا

بوده. شیران نیز نگهبانان نمادین پرستشگاه‌ها

و قصرها و آرامگاه‌ها بودند و تصور می‌رفت

درنده‌خویی آن‌ها موجب دور کردن تاثیرات

زیان‌آور است... و در آثار هنری بین‌النهرین شیر

غالباً به عنوان نگهبان معابد و قصرها به شمار

می‌رفت.

مولوی برای نشان دادن صفت‌های شیر در

کاربرد شماره‌ی (۱) نام این حیوان را مقابل نام

حیوانات دیگری قرار می‌دهد تا آن صفت‌ها را

آشکارتر کند. حیواناتی چون یوز، گربه، اژدها،

خرگوش، روباه و آهو.

چند نمونه را می‌خوانیم:

ز روباه چه ترسید، شما شیر نژادید

خرسنگ ۳ چرا بید؟ چو از پشت سمندید ۴ (۶۲۸)

دفتر دوم)

و یا شیر نر بودی غذای او جگر بودی
ولیکن یوز را ماند که جوپای پنیر است او
(دفتر پنجم، ۲۱۶۵)

و مثال‌هایی از این دست که همان شجاعت و
بزرگی را می‌رساند.

شیر نر بودن یا شیر نژادی بیان شجاعت است
و این شجاعت از نشانه‌های عشق است. (عشق
هر فرد ترسویی را شجاع و هر بخیلی را سخی،
و عزم هر انسان عاجزی را برمی‌انگیزد) و
غزلیات دیوان کبیر روایت عشق است و کلمات
و ابیات، آینه‌ی آن‌هاست.)

گفتنی است در مورد تمامی حیواناتی که مقابل
شیر قرار گرفته‌اند، آهو با نظرگاه متفاوت‌تری
مطرح شده است. در چند مورد خاص این
شیرانند که در تن آهوئی نهان شده‌اند.

شاهد مثال مورد نظر:

نی که تو شیرزاده در تن آهوئی نهان

من ز حجاب آهوئی یک‌رهه بگذرانمت
(غزل ۳۲۲، دفتر اول)

شرح غزل:

این غزل گفت‌وگویی است میان خداوند و شاعر.
ایزد می‌فرماید آمده‌ام که گوش‌کشان برانمت،
تو را جلوه دهم، تو را به راه کشانم تا در چوگان
حکم من بدوی. به جز دو بیت که شاعر رو به
ایزد سخن می‌گوید باقی غزل، به نظر گفتاری
است از حق تعالی. در این جا نکته‌ی بسیار
مهمی مطرح است. (در غزلیات شمس تعداد
بی‌شماری از غزل‌ها حکایت از عشق مولانا
به شمس دارد. چرا که مولوی او را خداوندگار
خود می‌داند و گاهی تشخیص این که مقصود
او ایزد یکتاست یا شمس تبریز بسیار دشوار
می‌شود. اما نباید فراموش کنیم که عشق به

شمس جلوه‌ی از عشق به خداوند است. مولوی
در غزل دیگری می‌گوید (این غزل جزو شاهد
مثال‌ها نیست و تنها برای روشن شدن لایبرنت
شعر مولوی مطرح شده است.)

این صورت بت چیست؟ اگر خانه‌ی کعبه‌ست
وین نور خدا چیست؟ اگر دیر مغانه‌ست

گنجی‌ست در این خانه که در کون نگنجد
این خانه و این خواجه همه فعل و بهانه‌ست ۶

ابیاتی همانند این در دیوان شمس و مثنوی
فراوان دیده می‌شود و ما را در بهتر فهمیدن

نظرگاه شاعر به عشق حقیقی یاری می‌دهد.
باز می‌گردیم به شاهد مثال تقابل شیر آهو:

در ابتدا باید دانست مخاطب ظاهری این
غزل کیست. در این غزل همان دو بیتی که

شاعر سخن می‌گوید تکلیف مخاطب را روشن
می‌کند. در بیت نخست شاعر رو به خداوند

می‌گوید:

گل چه بود که کل تویی ناظر امر قل تویی

گر دگری ندانمت چون تو منی بدانمت
پرواضح است که ناطق امر قل خداوند است.

در قرآن مجید چندین سوره با کلمه‌ی قل آغاز
می‌شود. سوره‌ی الکافرون، سوره‌ی الاخلاص،

سوره‌ی الفلق، سوره‌ی الناس و... چنین آغاز
می‌شوند: بگو به پروردگار صبح‌گاه پناه می‌برم.

(سوره‌ی الفلق، آیه‌ی اول)

در مصرع دوم می‌گوید چون تو منی که اشاره
به روح انسان دارد خداوند از خود در آن دمیده

است. ۷.
و شاعر رو به خداوند می‌گوید: (بیت دوم)

جان و روان من تویی، فاتحه‌خوان من تویی
فاتحه شو تو یک‌سری تا که به دل بخوانمت

جان و روان دو اصطلاح در فرهنگ صوفیه ۸
است در کتابی به همین نام در صفحه‌ی ۳۵۰

کتاب می خوانیم (جان، روح حیوانی چنان که روان نفس ناطقه است، بعضی گفته اند که جان مانند خورشید است و روشنی خورشید که هر جا بتابد) و صاحب جان و روان ایزد یکتاست. در مصرع دوم همین بیت فاتحه شو تو یکسری یعنی مرا از قید این جهان و این تن آزاد کن تا به دل که تمام حقیقت هستی من است تو را بخوانم. اجابت این دعا در بیت مورد نظر ما که کلمه‌ی شیر در آن وجود دارد مشهود است. این بیت جزو ابیاتی است که خداوند سخن می گوید:

نی که تو شیرزاده‌یی در تن آهوئی نهان
من ز حجاب آهوئی یک‌رهِه ۱۰ بگذرانمت
و در ادامه‌ی غزل می خوانیم: (ایزد)
آمده ام که تا به خود گوش کشان کشانست
بی دل و بی خودت کنم، از دل و جان نشانمت
آمده ام که تا تو را جلوه دهم در این سرا
هم‌چو دعای عاشقان فوق فلک رسانمت
و در دو بیتی که شاعر سخن می گوید و به آن اشاره شد در ادامه‌ی غزل است و سپس ایزد می فرماید:

صید منی شکار من، گرچه ز دام جسته‌یی
جانب دام باز رو و نوروی برانمت
شیر بگفت مر مرا: نادره آهوئی، برو
در پی من چه می دوی تیز که بردرانمت
پس انسان که شیرزاده (مخلوق خداوند یعنی شیر) است در حجاب آهوئی مستتر است.
و در بیت مورد نظر ایزد می فرماید:

هیچ مگو و کف مکن سر مگشای دیگ را
نیک بجوش و صبر کن زانک همی برانمت
نی که تو شیرزاده‌یی در تن آهوئی نهان
من ز حجاب آهوئی یک‌رهِه بگذرانمت
و خداوند یک‌باره حجاب آهوئی انسان را

برمی گیرد و او را به اصلش باز می گرداند.
و پایان غزل:

گوی منی و می دوی در چوگان حکم من
در پی تو همی دوم گرچه که می دوانمت
پس در این شاهد مثال شیر همان ایزد است و شیرزاده انسان.

شاهد مثال دوم شیر و آهو:
این غزل مثال زیبایی است از تقابل شیر و آهو که به صورت متفاوتی بیان شده است.

مثال مورد نظر:

بسی خورشید افلاکی نهان
در جسم هر خاکی
بسی شیران غرنده نهان در
صورت آهو (غزل ۲۱۶۰، دفتر پنجم)

شرح غزل:

این غزل در باب ذات انسان سخن می گوید. ذاتی که همه جوشان و پراآتش است و ضمیری که قدم فوق زحل دارد. پس از یک بیت پرسشی که می گوید مگر این همه را نمی بینی، از بیت نهم می گوید اگر خود را پالایش کنی همانند سیبی که خود را با آب می شویدی، با آن آب جو به سیستان

می رسی و ضمیر انسان نیز به گلشن می رود و هم‌چون دل ویس و دل رامین به جنت وحدت خواهی رسید. ۱۱

ندیدم در جهان کس را که تا سر پر نبودست



او همه جوشان و پر آتش، کمین اندر بهانه جو همه از عشق بر رسته، جگرها خسته، لب بسته ولی در گلشن جان شان شقایق های تو بر تو بسی خورشید افلاکی نهان در جسم هر خاکی بسی شیران غرنده نهان در صورت آهو به مثل خلقت مردم نژاد از خاک و از انجم و گرچه زاد بس نادر از این داماد و کدبانو این شیران غرنده که در صورت آهو نهانند بسیارند و خلقت مردم که از خاک (داماد) و انجم (کدبانو) ست بسی نادر است. پس در هر ذره خورشیدی می درخشد (اشاره به آفرینش هستی) و در نهان شیران غرنده، آهویی وجود دارد و بدین معنی است که درون هر چیز یا هر مخلوقی دنیایی نهان شده است که با ظاهر آن چیز یا آن موجود بسیار متفاوت و شگفتی آور است. و بیت دوم نیز همین مضمون را عنوان می کند. همه ی انسان ها که به قول شاعر خسته و لب بسته هستند در درون شان هم چون گل شقایق لایه های تودرتوی بسیاری موجود است.

(مولانا عقیده دارد که نفوس بشری در قوای باطنی و استعداد های روحی مختلف آفریده شده اند، چنان که این اختلاف مرتبه را در زمینه ی ظاهری و جسمانی آنان نیز می توان مشاهده کرد. و مراد از استکمال انسان این است که هر کس به کمال لایق خود برسد. یعنی همه ی قوای باطنی او به مرتبه ی فعلیت برسد. خواه این قوا در جهت نیکبختی باشد یا نگون بختی.) ۱۲.

و بیت بعدی:

ضمیرت بس محل دارد قدم فوق زحل دارد
اگر چه اندر آب و گل فرو شد باش تا زانو

که آب و گل همان خاکی است که ایزد، گل انسان را از آن سرشت ۱۳.
باز می گوید اگر چه پای انسان در گل فرو شده است؛ یعنی سرشت ظاهری انسان از گل است اما درون وی ضمیری است که قدم بر بالای زحل دارد که نشان از مقام و مرتبه ی ضمیری است که ایزد آفریده است.

حکایت سیب و سیستان در ابیات انتهایی غزل:

چو شستن گیرد او خود را رباید آب جو را
چو سیبش می برد غلتان به باغ خرم و بی سو
به سیستان رسد سیبش رهد از سنگ و
آسیبش

نبیند اندر آن گلشن به جز آسیب شفتالو
دل ویس و دل رامین ببیند جنت وحدت
گل سرخ و گل خیری نشیند مست رویارو
در تقسیم بندی کاربردها مواردی موجود است که کلمه ی شیر در یک بیت چند کاربرد مختلف را شامل می شود. (شیری که نماد شجاعت و بزرگی است، شیر صیاد هم هست که به دنبال صیدش می گردد و این همان شکار عشق است.) بنابراین در بعضی موارد خاص دو کاربرد بر یک کلمه می توان یافت.

۱. شیر نماد شجاعت
۲. شیر نماد صیادی (به شرح گسترده تر در کاربرد شماره ی (۴) شیر نماد صیادی نگاه کنید).

در مورد شاهد مثالی که خواندید این دو مورد صادق است.

به شاهد دیگری در مورد تقابل شیر و آهو توجه کنید. در این شاهد مثال کاربرد شیر نماد شجاعت و نماد صیادی هر دو وجود دارد. مثال مورد نظر:

شاهان همه مسکین او، خوبان قراضه چین او
 شیران زده دم بر زمین پیش سگان کوی او
 و
 داند دل هر پاک دل آواز دل ز آواز گل
 غریدن شیرست این در صورت آهوی او (غزل
 ۲۱۳۰، دفتر پنجم)
 شرح غزل:

این غزل روایت شور و حال عاشقی است که روی
 یار را می بیند. عاشقی که داروی دردش نایافت
 می شود. شب سیه پوش است مانند بیوهایی که
 شوی از دست داده چون یار را نمی بیند و در
 انتها شاعر می گوید این عشق مهمان من شده
 و زخمی بر جانم زده و زمانی که دل هوی او را
 می شنود آه و سوز خود را نمی شنود و حکایت
 دل از دست دادن است، بدین معنی که همه
 اوست.

در این غزل کلمه‌ی شیر دو بار استفاده شده.
 شروع غزل:

ای عاشقان ای عاشقان، آن کس که بیند روی
 او

شوریده گردد عقل او، آشفته گردد خوی او
 معشوق را جویان شود، دکان او ویران شود
 بر رو و سر پویان شود، چون آب اندر جوی او...
 بس سینه‌ها را خست او، بس خواب‌ها را بست
 او

بسته است دست جادوان آن غمزه‌ی جادوی او
 شاهان همه مسکین او، خوبان قراضه چین او

شیران زده دم بر زمین پیش سگان کوی او
 برای آن که بدانیم مخاطب غزل خداوند است یا
 شمس تبریز، تنها کافی است به مضمون همین
 بیت توجه کنیم. شاهان و خوبان که مسکین
 و قراضه چین او هستند و چون انسانند با ایزد
 مقایسه نمی شوند. و منظور برتری شمس الحق

تبریز است بر شاهان و خوبان. و شیران که نماد
 شجاعت و قدرت‌اند پیش سگان کویش دم بر
 زمین زده‌اند و این مقام شمس را می‌رساند. دم
 بر زمین زدن کنایه از گوش به فرمان بودن
 است؛ همچون سگی که برای صاحبش دم
 بر زمین می‌زند آن‌ها با وجود این که شیر-
 اند (اشاره است، یعنی برترین و بزرگ‌ترین
 انسان‌ها) برای شمس دم بر زمین می‌زنند.

و دلیل دیگر این مدعی:
 شد قلعه‌دارش عقل کل، آن شاه بی‌طبل و
 دهل

بر قلعه آن کس بر رود کو را نماند اوی او
 پس ایزد که عقل کل است قلعه‌دار این شاه
 عشق است و البته توصیفات زمینی دیگری در
 ابیات بعدی بر این تحلیل شاهد است.

ای ماه، رویش دیده‌یی، خوبی از او دزدیده‌یی
 ای شب تو زلفش دیده‌یی، نی نی و نی یک
 موی او

مولوی عشق به شمس را همچون دری به
 سوی عشق خداوند می‌داند. می‌گوید پشت و
 رویی ندارد و تنها سوی اوست و در یک بیت
 اشاره به خداوند می‌کند که صورتگر و نقاش
 است.

او هست از صورت بری، کارش همه
 صورتگری

ای دل، ز صورت نگذری، زیرا نه یک‌توی او
 و برای کامل بیان کردن این ارتباط می‌گوید:

بافیده‌ی دست احد پیدا بود، پیدا بود
 از صفت جولاهه‌یی ۱۴ وز دست و از ماکوی او
 دومین مورد استفاده از کلمه‌ی شیر حکایت
 از غریدن شیر دارد که همان نماد شجاعت
 و قدرت است. شیر همان شیر صیاد است که
 آهوئی شکار می‌کند. (یا عاشق می‌کند.)

داند دل هر پاک دل، آواز دل ز آواز گل
غریدن شیر است این در صورت آهوی او...
این عشق شد مهمان من و زخمی بزد بر جان
من

صد رحمت و صد آفرین بر دست و بر بازوی
او
و پایان بندی غزل سوز دل عاشق است به
سوی معشوق:

من چند گفتم: «های دل خاموش از این
سودای دل»
سودش ندارد های من چون بشنود دل هوی
او

اولین مورد استفاده از کلمه‌ی شیر برای نمایاندن
مقام شمس آورده شده و دومین مورد، (غریدن
شیر بر دل هر پاک دل) حضور خداوند است در
دل های پاک. حرکت رفت و بازگشت در معنای

کلمه‌ی شیر در اشعار مولانا نمونه‌های فراوانی
دارد. حرکت تو در تو (لابیرنت) گاهی در یک
غزل چندین بار تکرار می‌شود. مولانا از این
حلقه به آن حلقه می‌رود. بیتی برای ایزد است

و بیتی برای شمس و این غزل نیز در زمهری
همین نوع از غزلیات است. (شاعر در جای جای
غزلیات و مثنوی تاکید می‌کند که هر گونه
عشقی ولو انسانی نوری از عشق الهی در خود

پنهان دارد و ستایش هر معشوق در حقیقت
ستایش خداوند است. به این بیت از دفتر سوم
مثنوی دقت کنید:

آن شعاعی بود بر دیوارشان
جانب خورشید وارفت آن نشان
بر هر آن چیزی که افتد آن شعاع
تو بر آن هم عاشق آیی ای شجاع ۱۵

پس در مورد تمامی غزلیات این نکته را باید
به یاد داشت.

در آخرین نمونه‌ی تقابل شیر و آهو، شیرانند که
از عشق آهو بی‌چاره‌اند و می‌ترسند که در این جا
اشاره به شمس است.
شاهد مثال مورد نظر:

اگر چه شیرگیری تو دلا می‌ترس از آن آهو
که شیرانند بی‌چاره مر آن آهوی مستش را
(غزل ۶۸ دفتر اول)

شرح غزل:
این غزل به تمامی از عشق مولوی به شمس
آفاق سخن می‌گوید که در دو بیت نیز نام
شمس را ذکر می‌کند و در بیتی دیگر اشاره به
وی، بسیار آشکار است.

چو شست عشق در جانم شناسا گشت شستش
را
به شست عشق دست آورد جان بت پرستش را
به گوش دل بگفت اقبال، رست آن جان به
عشق ما

بکرد این دل هزاران جان نثار آن گفت رستش
را
و بیتی که به ظاهر مخاطب خداوند است و
لابیرنت آغاز می‌شود.

چو اندر نیستی هستت و در هستی نباشد
هست
بیامد آتشی در جان بسوزانید هستش را
که البته تنها ایزد است که چون در نیستی و
یا هستی باشد او همیشه هست. (ازلی ابدی
است.)

و بازگشت به شمس:
خدیو ۱۶ روح شمس‌الدین که از بسیاری رفعت
نداند جبریل وحی، خود جای نشستش را
چو جامش دید ای عظم چو قرابه شد اشکسته
درشتی‌های بی‌پایان بیخشد آن شکستش را
و بیت مورد نظر:

اگر چه شیرگیری تو دلا می ترس از آن آهو
که شیرانند بی چاره مر آن آهوی مستش را
پس این آهو که شیران از عشقش در هراس اند،
شمس است و شیران می توانند صوفیان و

خود مولوی در مورد شب می گوید:

گذر از خواب برادر

**به شب تیره چو اختر
که به شب باید جستن**

وطن یار نهان را

**حضرت علی نیز در زمهری این
انسان هاست که وطن یارش را در
شب و با راز و نیاز با او جست و جو
می کند. حکایتها و حدیثهای
مختلفی در مورد شب بیداری و
فغان کردن از جور انسانها در
چاه، در مورد او روایت می شود.**

عاشقان حقیقی خداوند باشند.

و پایان بندی غزل نیز متعلق به شمس است
در آن روزی که در عالم الست آمد ندا از حق
بده تبریز از اول بلی گویان الستش ۱۷ را
چون روز الست ندا برآید اولین بلی از سوی
تبریز و شمس خواهد بود که شاهد خوبی برای
دالانهای مولانا است.

شیرگیری نماد شجاعت محض محسوب
می شود اما با این وجود شاعر می گوید بترس
از آن آهو.

میان غزلهای گزینش شده تنها یک مورد
است که از نام چند حیوان نه در تقابل بلکه
هم سو با کلمه ی شیر استفاده شده است.

مثال مورد نظر:

گاو و ماهی و ثری ۱۸ قربان ۱۹ ماست

شیر گردونی ۲۰ به زیر بار ماست
و

دعوی شیری کند هر شیرگیر
شیرگیر و شیر او گفتار ماست (غزل دفتر؟)
شرح غزل:

این غزل در مورد دوری از دنیا و اسباب آن
است. نوبهار شدن و ترک خویش و خویشان و
پیوستن به یار حقیقی مورد نظر است.

دلبری و بی دلی اسرار ماست
کار کار ماست چون او یار ماست
نوبت کهنه فروشان در گذشت
توفروشانیم این بازار ماست
و بیت مورد نظر:

گاو و ماهی و ثری قربان ماست
شیر گردونی به زیر بار ماست

در این بیت گاو و ماهی و شیر در تقابل نیستند
بلکه در یک سو برای شاعر مورد توجه اند.
شاعر می گوید گاو و ماهی (ثری) متعلق به
زمین و قربان ما هستند. یعنی چیزهایی که
به وسیله ی آنها به خدا تقرب می جویم.
(نشانه های آفرینش هستند) و یا در معنی دوم
ثری (فرهنگ معین) آن چیزهایی هستند که
در راه خدا تصدق و قربانی می کنیم و شیر
گردون اشاره به صفت های مختلف مانند قدرت
و بزرگی شیر است که زیر بار ماست و بار ما را
بر دوش می کشد. چرا که در این غزل مولانا
جایگاه بسیار رفیعی را توصیف می کند که خود
در آن قرار دارد.

عقل اگر سلطان این اقلیم شد
هم چو دزد آویخته بر دار ماست
آنک افلاتون و جالینوس ماست
پرفنا و علت و بیمار ماست

مورد دوم استفاده از کلمه ی شیر در این غزل:

دنوی شیری کند هر شیرگیر
شیرگیر و شیر او گفتار ماست

یعنی هر شیرگیری که ادعای دلاوری و شجاعت می کند و هر شیری که نزد ما حکم گفتار را دارد هم چون حیوانی مرده خوار و پست است. این واقع برای نشان دادن مقامی که در آن قرار دارد از مقابله‌ی این دو حیوان سود می جوید و در نهایت هر دو را خوار می داند تا عظمت مایگاه خویش را یادآور شود.

ترک خویش و ترک خویشان می کنیم
هر چه خویش ما، کنون اغیار ماست
خودپرستی تا مبارک حالتی ست
کندر و ایمان ما انکار ماست
در انتهای غزل شمس تبریز را مایه‌ی اعتراف
نود در دو عالم می داند.

شمس تبریز به نور ذوالجلال
بر دو عالم مایه‌ی اقرار ماست
بس در نهایت، شیر ابیات نخستین که در یک سو و یک جهت با حیوانات دیگر قرار دارد تنها نماد بزرگی و قدرت و شیری که در ابیات پایانی قرار دارد و در مقابل گفتار قرار گرفته نماد دلاوری و شجاعت است. استفاده از صفت شجاعت در شیر و به کار بردن نام حیوانات دیگر برای آشکارتر شدن این صفت در راستای مورد نظر شاعر یکی از مهم ترین و در واقع واضح ترین بحث در مورد کاربرد این کلمه است.

شیر نماد حضرت علی:
شرح مختصری از علی ابن ابی طالب: ملقب به مرتضیٰ، اسدالله، حیدر، حیدر کرار، شاه مردان،

شاه ولایت و امیرالمومنین و مولای متقیان، وی پسر عم پیغمبر اکرم و از عشره‌ی مبشره و خلیفه‌ی چهارم مسلمانان و امام نزد مسلمانان شیعی مذهب است. ابتدا مادرش وی را حیدره که به معنای شیر است نام نهاد. اما پیغمبر اسلام او را علی نامید و ابوتراب کنیه داد. شب هجرت پیامبر، علی به آسانی در صدد جان بازی برآمد و با خفتن در بستر پیامبر جان خود را وقایه‌ی جان رسول خدا قرار داد. خصوصیات اخلاقی و صفات کم نظیر او باعث شد که بسیاری از فرق غلام وی را به خدایی بپرستند و هر چند خود علی این دسته از مردم گمراه را به سختی تنبیه می کرد اما دست از اعتقاد خویش بر نمی داشتند. نام وی در بسیاری از اشعار شاعران قرن های مختلف یافت می شود. ۲۱

پیغمبر بد شهر علم و بر آن
شایسته دری بود و قوی حیدر کرار (ناصر خسرو)

زور آزمایی قلعه‌ی خیبر که بند او
در یک دیگر شکست به بازوی لافتا (سعدی)
میان غزل های انتخاب شده از مولانا در ۷ غزل نام حضرت علی با عنوان های مختلفی ذکر شده است. تمامی نام های به کار برده شده ترکیبی دستوری با کلمه‌ی شیر است. این نام ها عبارتند از:

شیر حق: دفتر اول، غزل ۱۵۵ و دفتر پنجم، غزل ۲۳۴۰

شیر نر: دفتر اول، غزل ۲۰۳

شیر و شیرگیر: دفتر اول، غزل ۲۴۳

شیر خدا: دفتر اول، غزل ۴۴۱ و غزل ۵۰۸ و

دفتر چهارم، غزل ۱۷۰۵

شاهد مثال مورد نظر:

عاقبت بینی مکن تا عاقبت بینی شوی

تا چو شیر حق باشی در شجاعت لافتا (غزل ۱۵۵، دفتر اول) (پیشینه سبک)

شرح غزل: این غزل از غزل‌های بینابینی و تو در توی مولانا محسوب می‌شود. اما دالان‌های آن یکی به سوی حضرت علی و دیگری رو به سوی شمس دارد. این غزل وصف این دو بزرگ است. وصف عشق شاعر و جایگاهی که برای این دو تن قایل است. به جز این، شرح مختصری است از طریق و راهی که در آن گام نهاده‌اند. غزل با نام شمس تبریز آغاز می‌شود. از فراق شمس دین افتاده‌ام در تنگنا او مسیح روزگار و درد چشمم بی‌دواست گرچه درد عشق او خود راحت جان من است خون جانم گر بریزد او، بود صد خون بها پنج بیت نخستین غزل هم‌چنان در وصف شمس است و از بیت ششم رو به سوی حضرت علی دارد. عاقبت‌بینی مکن تا عاقبت‌بینی شوی تا چو شیر حق باشی در شجاعت لافتا ۲۲ و در توصیف صفات و کمالات او می‌گوید: جمله عشق و جمله لطف و جمله قدرت، جمله دید گشته در هستی شهید و در عدم او مرتضی از میان شمع بینی برفروزد شمع تو نور شمعت اندر آمیزد به نور اولیا در جهان محو باشی هست مطلق کامران در حریم محو باشی پیشوا و مقتدا و بیت هجدهم بازگشتی است به سوی شمس و تا دو بیت پایانی ادامه دارد. زو فرودا تو ز تخت و سجده کن زانک هست آن شعاع شمس دین شهریار اصفا در این غزل شیر تنها نماد حضرت علی است و

مفهوم دوگانه‌یی در بر ندارد. شاهد مثال دوم: شیر خدا بند گسستن گرفت ساقی جان شیشه شکستن گرفت و طفل دلم را به کرم شیر ده چون سر پستان تو جستن گرفت و جان من از شیر تو شد شیرگیر وز سگی نفس به رستن گرفت (غزل ۵۰۸، دفتر اول) شرح غزل: این غزل در مورد حضرت علی و عشق به اوست. حالات و توصیفات عاشقانه و عارفانه و بیان مقام آن حضرت است. شروع غزل با نام حضرت علی است. شیر خدا بند گسستن گرفت ساقی جان شیشه شکستن گرفت در این جا بند، اشاره به زندگی دنیوی است که شیر خدا با گسستن آن عشق به معبود را بیان می‌کند و ساقی لقب حضرت علی است. مفهوم بیرونی کلمه‌ی ساقی ۲۳ یعنی که شیشه می‌شکند کنایه‌یی است از خلاصی و رهایی از دنیا و شر و شور آن. پس شیر خداوند است که رها می‌شود. ترکیب ساقی جان ۲۴ نیز کنایه از نفس رحمانی و تجلیات حق است و ساقی در این جا همان ساقی کوثر، حضرت علی است. در بیت سوم اشاره به شب هجرت پیامبر است که علی در بستر وی خوابید. دوش چه شب بود که در نیمه شب؟ برق ز رخسار تو جستن گرفت به جز شب هجرت که در بیت مذکور به وضوح مشخص است، شب در مفاهیم گسترده‌تری به

ویژه نزد عرفا که مولانا از جمله‌ی آنان است وجود دارد.

خود مولوی در مورد شب می‌گوید: گذر از خواب برادر به شب تیره چو اختر که به شب باید جستن وطن یار نهان ۲۵ را حضرت علی نیز در زمره‌ی این انسان‌هاست که وطن یارش را در شب و با راز و نیاز با او جست‌وجو می‌کند. حکایت‌ها و حدیث‌های مختلفی در مورد شب‌بیداری و فغان کردن از جور انسان‌ها در چاه، در مورد او روایت می‌شود.

فغان کردن ز شیر حق بیاموز نکردی آه پر خون جز که در چاه ۲۶ یکی از مهم‌ترین صفت‌های حضرت علی، تسلط بر خشم است که او این‌گونه به خشم خود مسلط می‌شود و جز پروردگارش هیچ‌کس آن را نمی‌بیند. از بیت سوم به بعد، فرم دستوری غزل، به مخاطب دوم شخص تبدیل می‌شود که آن حضرت علی است. در این غزل سه مورد از کلمه‌ی شیر استفاده شده که مورد دوم (بیت هشتم) این‌گونه است:

طفل دلم ۲۷ را به کرم شیر ده چون سر پستان تو جستن گرفت شیر از پستان جستن کنایه از وفور دارد که در مصرع اول با اشاره به کرم حضرت علی دارای معنی است. و گویای صفت وی است. یعنی کرم تو آن‌چنان زیاد است که این مایه‌ی جان و روح را به وفور دارد و می‌بخشد و طفل دل را سیراب می‌کند. پس شیر معنی مجرد دارد. در بیت نهم می‌خوانیم:

جان من از شیر تو شد شیرگیر وز سگی نفس به رستن گرفت این سومین مورد استفاده از کلمه‌ی شیر در

این غزل است. کلمه‌ی شیر که به بیت قبلی باز می‌گردد (بیت هشتم) و کلمه‌ی شیرگیر نماد شجاعت است. چون جان شیرگیر شد از سگی نفس رهایی یافت. کلمه‌ی جان نزد عرفا کنایه از نفس رحمانی و تجلیات حق است ۲۸ که به بیت آغازین باز می‌گردد. پس شیر اول این بیت همان شیر نوشیدنی و شیر دوم یا همان ترکیب شیرگیر صفت شجاعت و بزرگی است که از حضرت علی می‌رسد؛ اگر طفل دل از او شیر بیاشامد و در ادامه:

ساقی باقی چو به جان باده داد عمر ابد یافت و به رستن گرفت کلمه‌ی ساقی که دو بار در این غزل به کار رفته است در ترکیب ساقی باقی، ایزد را متبادر می‌کند. یعنی هنگامی که خداوند تعالی به جان که نفس رحمانی است باده می‌دهد، انسان در سرای آخر ابدیت می‌یابد. و در بیت آخر شاعر می‌گوید بیان اسرار الهی بیش از این جایز نیست چون دلبر ۲۹ با خشم به سوی او می‌نگرد.

بیش مگو راز که دلبر به خشم جانب من کز نگرستن گرفت همان‌طور که در ابتدای این کاربرد گفته شد بسیاری از شاعران، حضرت علی را در اشعار خود با لقب شیر به کار برده‌اند. اما مولانا با استفاده‌ی چندگانه از کلمه‌ی شیر و همراه کردن آن‌ها با لقب حضرت علی به یقین یکی از بهترین شاعرانی است که با این قدرت و تنوع به این مضمون پرداخته است. ■